



The Ancient Pattern of the Sun in Poetry of *Nizamuddin Astarabadi*
Mohammad Reza Pashaei¹ & Hadi Dehghani Yazdeli² & Mahdi Hamzepoor³
(1-19)

Abstract

Human existence, along with the functions and origins it reveals, draw from a wide variety of sources. One of these basic sources that overshadows human existence are archetypes. Archetypes are images or symbols of the human subconscious that control the human mind, thought, and behavior and manifest themselves in human social, cultural, and artistic life in a variety of forms. These images are hidden in the human subconscious and are the source of the myths, rituals and narratives. The sun is one of the common archetypes between different human races that has created and dealt with various mythical narratives among nations. This archetype is one of the most basic elements of the mentality and thought of Iranian myths that has preserved its dominance and reflection in Iranian thought, mentality, artistic and literary heritage in different historical, cultural and social periods from ancient times until now. Among the social and cultural classes of any society and nation, poets are one of the most important classes - who, through their poetry, inherit all kinds of archetypal themes and images and transfer them to the sphere of thought and culture of the later period. The sun is one of the common archetypes of human races that is revealed with different themes in the cultural works of different races. *Nizamuddin Astarabadi* is one of the poets on the horizon of Persian language and literature who uses images and themes related to the archetype of the sun in his poetry in a prominent and distinctive way. The reflection of this ancient archetype in *Nizamuddin Astarabadi's* intellectual mindset is the subject of this research. In this article, *Nizamuddin Astarabadi's Divan* is studied based on Jung's theory of archetypal analysis and the effect of the archetype of the sun on the poet's intellectual system is described and analyzed. According to the analysis of the archetype of *Nizamuddin Astarabadi's* divan, "power and crowning, wealth, beauty, life" are among the themes that repeat the use of the archetype of the sun in *Nizamuddin Astarabadi's* poetry. The dominance of this archetype in the intellectual and artistic space of this poet has a prominent and distinct function in the illustration and poetic descriptions of *Nizamuddin*.

Keywords: Archetype, Myth, Sun, *Nizamuddin Astarabadi*, Poetry.

Received: March, 3, 2020 ; Accepted: November, 9, 2019

doi
10.22059/jlcr.2020.298888.1434
Print ISSN: 2382-9850-Online ISSN: 2676-7627
<https://jlcr.ut.ac.ir>

1. Email of the author: pashaei.reza@cfu.ac.ir
Assistant Professor. Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.
2. Assistant Professor, Persian language & Amp; Literature, Farhangian UNI. Tehran, Iran.
3. Teacher Department of Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

کهن‌الگوی «خورشید» در شعر نظام‌الدین استرآبادی

محمد رضا پاشایی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

هادی دهقانی یزدلی

استادیار گروه زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

مهدی حمزه‌پور

مدرس گروه زبان و ادبیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۱۹

علمی - پژوهشی

چکیده

هستی آدمی همراه با کارکردها و منش‌هایی که از خویش آشکار می‌کند، از سرچشمه‌های فراوان و گوناگونی آبخشور می‌یابد. یکی از این آبخشورهای اساسی و بنیادین که بر هستی آدمی سایه می‌اندازد، کهن‌الگوها هستند. کهن‌الگوها تصاویر یا نمادهای ناخودآگاه جمعی بشرند که ذهنیت، اندیشه و رفتار آدمی را در سیطره خود دارند و خود را در حیات اجتماعی، فرهنگی و هنری بشر، در قالب‌های گوناگونی هویدا می‌سازند. این تصاویر در ناخودآگاه روان آدمی پنهان هستند و سرچشمه‌زایای اسطوره‌ها، آیین‌ها و روایت‌ها قرار می‌گیرند. خورشید از جمله کهن‌الگوهای مشترک بین اقوام مختلف بشری است که روایت‌های اسطوره‌ای گوناگونی را در میان ملل ساخته و پرداخته‌است. این کهن‌الگو از جمله اساسی‌ترین عنصر ذهنیت و اندیشه اسطوره‌ای ایرانی است که از اعصار دور تا به امروز در دوره‌های مختلف تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، سلطه و بازتاب خود را در اندیشه، ذهنیت و میراث هنری و ادبی فرهنگ ایرانی حفظ کرده‌است. از میان طبقات اجتماعی و فرهنگی هر جامعه و ملتی، شاعران یکی از مهم‌ترین طبقاتی هستند که از طریق شعر خویش، انواع و اقسام درون‌مایه‌ها و تصاویر کهن‌الگویی را به ارث می‌برند و آن‌ها را به سپهر اندیشه و فرهنگ دوران بعد از خود منتقل می‌کنند. «خورشید» از کهن‌الگوهای مشترک اقوام بشری است که با درون‌مایه‌های گوناگونی در آثار فرهنگی اقوام مختلف آشکار می‌گردد. از جمله شاعرانی که در افق زبان و ادبیات فارسی به گونه‌ای برجسته و متمایز از تصاویر و درون‌مایه‌های مربوط به کهن‌الگوی خورشید در شعر خود بهره می‌برد، «نظام‌الدین استرآبادی» است. انعکاس این کهن‌الگو در منظومه فکری نظام‌الدین استرآبادی، موضوعی است که این پژوهش به آن می‌پردازد. در این مقاله، دیوان نظام‌الدین استرآبادی بر اساس نظریه تحلیل کهن‌الگویی یونگ بررسی شده‌است و تأثیر کهن‌الگوی خورشید در منظومه فکری شاعر، توصیف و تحلیل می‌گردد. بر اساس تحلیل کهن‌الگویی دیوان نظام، «قدرت، تاجداری، ثروت، زیبایی و حیات» از جمله درون‌مایه‌هایی هستند که کاربرد کهن‌الگوی خورشید را در شعر نظام مکرر می‌سازد. سلطه این کهن‌الگو در فضای فکری و هنری این شاعر، در تصویرسازی و توصیفات شعری نظام‌الدین کارکردی برجسته و متمایز دارد.

واژه‌های کلیدی: کهن‌الگو، اسطوره، خورشید، نظام‌الدین استرآبادی، شعر.

۱. مقدمه

آدمی در جهان اندیشگی خویش که بنیان رفتارها و احساس‌های او را می‌سازد، تحت تأثیر ناخودآگاه و تصاویر آن است. ناخودآگاه جمعی بشر، ذخیره‌گاه نیروها و تصاویری است که از طریق توارث یا انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۹۳).

۴۷). ممکن است چنین تصاویری در روساخت‌های مختلفی آشکار شوند، اما ژرف‌ساخت و مضامین آن در همه فرهنگ‌ها یکسان است. یونگ این تصاویر نهان در ناخودآگاه جمعی را «صورت‌های ازلی» یا «کهن‌الگو» می‌نامید، این تصاویر ازلی جهان‌شمول است و محدود به نژاد یا منطقه خاص جغرافیایی نیست و در بین اقوام مختلف با تشابه‌های بسیار تکرار می‌شوند (ر.ک؛ کالوین، ۱۳۹۳: ۴۶) و عصاره تحول و تکامل روانی نوع بشر را تشکیل می‌دهند.

آدمی با این گنجینه از تجارب به دنیا می‌آید. بنابراین، در مواجهه با امور زندگی است که این الگوهای درونی بروز می‌کنند و در کنار خاطرات و تجربه‌های شخصی آدمی، شخصیت او را پایه‌گذاری می‌کنند. در واقع، «محتوای یک صورت ازلی، تنها زمانی که به خودآگاهی می‌رسد، مشخص می‌شود و در نتیجه، از مواد موجود در تجربه خودآگاه آکنده می‌گردد» (همان: ۴۹).

بر اساس آنچه یونگ می‌اندیشد، شعر از جمله زمینه‌های اساسی است که تصاویر ناخودآگاه می‌تواند در آن بروز یابد (ر.ک؛ حرّی، ۱۳۸۸: ۱۰)؛ چراکه اساطیر و محتوای کهن‌الگویی آن، هرگز هشیارانه آفریده نشده‌اند و نخواهند شد. آن‌ها پیش از هر چیز تجلی خواست‌های ناآگاهانه هستند (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۸۶: ۱۵). بنابراین:

«به‌کار بردن اسطوره‌ها در شعر، از ظرفیت و استعداد اسطوره‌سازی ناخودآگاه قومی ذهن شاعر نشأت می‌گیرد؛ زیرا مضامین اسطوره‌ای انسان ابتدایی، گسترده‌ترین بخش ناخودآگاه قومی هستند که در روند فرافکنی خود به جهان خارج، غالباً به گونه‌ای نمادین جلوه‌گر می‌شوند» (تبریزی، ۱۳۷۳: ۳۶۰).

این تصاویر اغلب در روساخت استعاره و نماد آشکار می‌گردد (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۹۳: ۱۳۳)؛ روساختی که بنیان شاعری و شعری را می‌سازد و خود، ریشه در ژرفای ناخودآگاه و کهن‌الگوهای آن دارد و مقدمه‌ای برای آفرینش هنری است:

«نماد، وجه آشکار و نمایان کهن‌الگو، ناشناخته و فی‌نفسه بیان‌نشدنی است. هر کهن‌الگو می‌تواند در جامه نمادهای مختلف ظاهر گردد و این نمادها به نوبه خود می‌توانند مجموعه صورت‌های گوناگون را تشکیل دهند و به شکل دسته‌های تصاویری پیوسته درآیند» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۶۴).

شعر، جلوه‌گاه ظهور ناخودآگاهی شاعر در خودآگاهی اوست. اثر ادبی، «ترجمان ناخودآگاه جمعی و صور مثالی برای مردم عادی است» (رشیدیان، ۱۳۷۰: ۷۶).

«خورشید» از جمله کهن‌الگوهای مشترک بین اقوام مختلف بشری است که روایت‌های اسطوره‌ای گوناگونی را در میان ملل ساخته و پرداخته‌است. انعکاس این کهن‌الگو در منظومه فکری نظام‌الدین استرآبادی، موضوعی است که این پژوهش به آن می‌پردازد.

نظام‌الدین استرآبادی، شاعر قرن نهم و اوایل دهم است. او در استرآباد زیسته‌است و دیوان او قالب‌های شعری مختلفی چون قصیده، ترکیب‌بند و ترجیع‌بند را در بر دارد. ارزش‌های ادبی و فرهنگی نهفته در دیوان وی کم نیست؛ از جمله، این ذخیره فرهنگی و ادبی، دارای بسامد کارکرد کهن‌الگوی خورشید است. این پژوهش، دیوان نظام‌الدین را از منظر کهن‌الگوی یونگ بررسی می‌کند و به تجزیه و تحلیل ژرف‌ساخت و درون‌مایه‌های اساسی آن تصاویر می‌پردازد و در پایان، به اثبات این موضوع می‌پردازد که خورشید یکی از برجسته‌ترین تصاویر شعری نظام‌الدین استرآبادی است که ریشه در کهن‌الگوی خورشید دارد و بر درون‌مایه‌های «قدرت، زیبایی، بی‌نیازی، کیمیاگری و جنگاوری» دلالت می‌کند. عباسعلی وفایی و سارا چالاک (۱۳۹۲)، دیوان نظام‌الدین را از منظر مؤلفه‌های سبک هندی تحلیل کرده‌اند و بر این باورند که نظام‌الدین در تصویرسازی‌های خود، از نگرش سبک هندی به شعر و شاعری سود جسته‌است. تاکنون دیوان این شاعر از منظر تأثیر تصاویر کهن‌الگویی بررسی نشده‌است. کاوش و تحلیل دیوان نظام‌الدین از این منظر، آشکارگی بیشتر ذخیره فرهنگی و شاعری ادبیات و شعر ایرانی و نیز شناخت بنیان‌های تصویرسازی او و ریشه‌های جهانی آن است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. کهن‌الگوی خورشید در اندیشه بشری

نگرش اسطوره‌ای بشر به خورشید، در گذار از هزاره‌های رازآمیز زندگی بشر شکل می‌گیرد و دوره‌های بعدی، در قالب آیین‌ها و رسوم پرستش خورشید آشکار می‌شود. مهرپرستی یا میترائیسم یکی از آیین‌های بزرگداشت الهه مهر است که ریشه در کهن‌الگوهای ناخودآگاه بشری دارد.

یونگ در بررسی رؤیای افراد، به کهن‌الگوی «چرخ» یا «خورشید» پی برد. او به تفسیر و رازگشایی رؤیای مرد سیاه‌پوستی در جنوب آمریکا پرداخت که بر چرخ مصلوب شده بود. یونگ به این باور رسید که تصویر خورشید در رؤیای یادشده، ریشه در کهن‌الگوی ناخودآگاه دارد؛ زیرا تصلیب روی چرخ، یک الگوی اسطوره‌ای است که نماد چرخ خورشید

باستانی است. بنابراین، تصلیب، نوعی قربانی به پیشگاه خدای خورشید است، تا خشم او فرونشیند (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۸۶: ۵۳).

خورشید در گذر زمان، مورد احترام و پرستش اقوام مختلف بوده است. شکوه، عظمت و اهمیت آن برای مردم عصر باستان چنان والا بود که آن را همچون الهه‌ای می‌پرستیدند. مذاهب گوناگون مهرپرستی نتیجه‌ی چنین تصویری از خورشید بوده است:

«نسل‌های بی‌شمار، شاهد گردش هر روزه خورشید از افقی به افق دیگر بوده‌اند. تکرار این رویداد در ناخودآگاه جمعی به صورت خدای خورشید، هیأت نیرومند چشمگیر روشنی‌بخش که بشر به او نسبت خدایی داده و می‌پرستید و وضع ثابتی پیدا کرده است. خدایان دیگری نیز که بعدها تصور شدند، از همین صورت نوعی خورشید سرچشمه گرفته‌اند» (فدایی، ۱۳۸۱: ۵۱).

در ایران باستان، مذاهب متعددی پدید آمد که کهن‌ترین آن‌ها، پرستش بعضی از قوای طبیعت بود. ادیان قدیم با سرچشمه‌های مختلف قومی، در آیین مزدایی که در سراسر ایران انتشار یافت، یکپارچه شدند و مهرپرستی یا میتراثیسم یکی از این مذاهب بود. خورشید در فرهنگ باستانی ایرانی، همواره مهم و متمایز بوده است:

«[ایرانیان باستان] در اعیاد، گردونه خورشید را می‌گرداندند. کورش لشکریان خود را به عادت قدیم، پس از برآمدن خورشید، حرکت می‌داد، بسیاری از کارها، از جمله نبردها، پس از برآمدن خورشید انجام می‌شدند. به علاوه، خورشید در منابع کهن، علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران‌زمین بود و به عنوان مظهر مملکت، بالای چادر شاه و یا حتی روی درفش پادشاهان، نقش خورشید قرار داشته است» (یاحقی، ۱۳۷۸: ۳۳۸).

در اساطیر فرهنگ‌های دیگر نیز خورشید جایگاه و بزرگداشت ویژه خود را داشته است. نماد خورشید در هند، «سوریا» است که از مهم‌ترین و مشهورترین خدایان ودایی است و تجلی و عظمت آتش الهی و منبع و منشاء نور حیات و معرفت است. او خود را با دستبند و تاجی زرین آراسته است و تالولی آن، زوایای آسمان را منور می‌کند... و چکمه‌های بلند به پا دارد... خدای خورشید سوار بر ارابه‌ای از طلا در درون تاریکی سیر می‌کند... سوریا یک چرخ دارد که به وسیله دو اسب کشیده می‌شود (ر.ک؛ ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۵۶۰).

بیشتر فرهنگ‌ها برای مدت‌زمانی مدید، خورشید را به مانند قدرت کیهانی متعالی پرستیده‌اند؛ یعنی نیرویی حیاتی که همه چیز را قادر می‌سازد تا رشد کند. خورشید به عنوان منبع گرما، نماد نیروی حیات، میل نفسانی و نیروی جوانی است و به عنوان منبع نور، بیانگر روشننگری است. همچنین، خورشید نشانه و علامت سلطنت و امپراتوری است: «خورشید، نماد جهانی شهنشاه و قلب مملکت است» (شوالیه و گربان، ۱۳۸۲: ۳/۱۲۰). در نمادشناسی، خورشید «علامت اقتدار و بزرگی و بقای سلطنت در ایران زمین بوده‌است و به عنوان مظهر مملکت بر چادر یا درفش شاهان قرار داشته‌است» (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۸۵) و همچون مرکز نمادین کیهان تصویر می‌شد.

خورشید در برخی سنت‌ها، پدر جهانی، و نیز طلوع و غروب آن، نماد تولد، مرگ و رستاخیز است:

«خورشید جاودان هر روز صبح طلوع می‌کند و هر شب در سرزمین مردگان غروب می‌کند. در این هنگام، افرادی را با خود می‌برد و در موقع غروب، آن‌ها را می‌میراند، اما در همان زمان، ارواحی را در اقالیم دوزخ رهنمایی می‌کند و فردای آن شب، با برآمدن روز، آن‌ها را به نور می‌آورد» (شوالیه و گربان، ۱۳۸۲: ۳/۱۱۷).

همچنین، «در میان مللی با اساطیر و آیین‌های ستاره‌پرستی، خورشید، نماد پدر بوده‌است، چنانچه هم‌اکنون نیز خورشید را در نقاشی کودکان و یا در رؤیای بزرگسالان به عنوان پدر تفسیر می‌کنند» (همان: ۱۲۶).

مفصل‌ترین مناسک مربوط به خورشید، در مصر، آمریکای مرکزی و پرو بود. در اندیشه باستانی، خورشید به همان اندازه که مهربان و نیروی بارورکننده است، کارکرد ویرانگری نیز دارد:

«موجد خشکسالی است که در تضاد با باران بارورکننده است. به همین علت، در چین، هنگامی که خورشیدهای مزاحم مدتی طولانی باقی می‌مانند، با پیکان به جنگ آن‌ها می‌رفتند. آیین‌های طلب باران در نقاط مختلف، از جمله در کامبوج، گاهی شامل قربانی کردن حیوانی خورشیدی می‌شود» (همان: ۱۱۸).

شاعر با بهره‌گیری از اسطوره، تصاویر کهن‌الگویی نهفته در ضمیر ناخودآگاه خود را شکل بیرونی می‌دهد و در خودآگاه خویش متجلی می‌نماید. در ادبیات و شعر هر قومی، تصاویر و مضامینی با الگوی خاص وجود دارد که در دوره‌های مختلف تکرار و به ادوار بعدی منتقل می‌شود. این تصاویر ادبی در روان کسانی که با این مضامین سروکار دارند،

ریشه دارد و از نسل‌های پیشین به ارث رسیده‌است. شاعر و ادیب، تصاویر و باورهای نهفته در ناخودآگاه جمعی یک قوم را به زبان دوره خود ترجمه و تفسیر می‌کند. شاعر در حین آفرینش ادبی، ضمن بهره‌گیری از احساس، تخیل، دانش و اندیشه‌های شخصی خویش، از داستان‌ها و اساطیر محفوظ در خیال جامعه نیز تأثیر می‌پذیرد. او با شگردهای ادبی، مثل استعاره، نماد، تشبیه و تلمیح، این مفاهیم را در آثار خود به تصویر می‌کشد.

۲-۲. درون‌مایه‌های کهن‌الگوی خورشید

۲-۲-۱. تاجداری و قدرت

در اساطیر ایرانی، خورشید از ایزدان مورد احترام در ادوار مختلف زندگی ایرانیان باستان بوده‌است. خورشید در آیین مزدیسنی، ایزدی است که با صفت «تیزاسب» و «جاودانه» توصیف می‌شود. مهریشت اوستا در «کرده چهارم»، خورشید را «نخستین ایزد مینوی که پیش از دمیدن خورشید جاودانه تیزاسب، بر فراز کوه البرز برآید»، وصف می‌کند (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۵۶).

بر کوه برآمدن خورشید، آن هم کوه البرز که در فرهنگ باستانی ایرانی، مقدس و سترگ است، نماد و اشاره‌ای بر اشراف، تسلط و قدرت خورشید دارد. این درون‌مایه کهن‌الگویی، یعنی سطوت و قدرت، نظام را بر آن می‌دارد تا از سویی، تحت تسلط و تأثیرگیری از این کهن‌الگو، برای ممدوح خویش نمادپردازی کند و از این نظر، اوصاف خورشید را به ممدوح نسبت می‌دهد:

«خورشیدِ فروزنده اوجِ فلکِ قدرُ خصم‌افکن میدانِ ظفر، خواجه مظفر»

(استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۶۸)

خورشیدِ ملُک، خواجه مظفر که قدرِ تو برتر ز اوجِ پایه‌ عرشِ مجید باد»

(همان: ۱۸۳)

رخسار تو خورشیدِ جهانتابِ من است روزی که نیبم رُخت، آن روز مباد»

(همان: ۵۷۹)

شاعر در نظرگاه نخست، ممدوح را همتای خورشید می‌بیند. این همتایی تحت تأثیر درون‌مایه‌های کهن‌الگویی نقش و کارکرد خورشید در ساختار خیال شاعر می‌نشیند. سپس مقدمه‌ای می‌گردد تا نظام‌الدین با تاسی بر این گونه درون‌مایه‌ها، ممدوح شعر خود را از خورشید بالاتر بینگارد. خورشید در این مرحله از خیال شاعر، نه تنها از ممدوح او نور و

گرمی می‌گیرد، بلکه آنچه ساخته و پرداخته خورشید است، همچون بحر و کان نیز دست‌پرونده ممدوح شاعر است:

«هر آن غبار که برخاسته ز رهگذرش	به میل شعشعه خورشید، کرده کحل بصر» (همان: ۲۵۸).
«حاصل بحر و کان، تو را بر کف	قرص خورشید و مه، تو را بر خوان» (همان: ۶۱۶)
«چون ساز بزم عیش کند رأی آنورَت	خورشید رشحه‌ای بود از رشح جام تو» (همان: ۶۱۹)
«شهی که هست برین غرفه برین، خورشید	به نور طلعت عالم‌فروز او محتاج» (همان: ۱۶۵)
«هر صبح زیر پای تو، خورشید افکند	استبرق شعاع بر این فرش عبقری» (همان: ۴۸۲).
«درسجده شکر تو درین صومعه هر شام	با خاک شود جبهه خورشید، ملاصق» (همان: ۵۵۱).
«بهر تو در صباح ازل، رایض قدر	بر توسن سپهر ز خورشید، زین نهاد» (همان: ۱۷۴).
«هر صبحم به قصد عدوی تو می‌کشد	دست زمانه، خنجر خورشید از قراب» (همان: ۱۰۵).

«شاه» در اندیشه شاعر، خورشیدی است که درخور و شایسته داشتن بندگان و چاکرانی است که جبهه بر خاک می‌سایند. چنین توصیفی، برگرفته از درون‌مایه سطوت، قدرت و تاجداری خورشید است، اما شاعر این ویژگی‌ها را از خورشید می‌ستاند و به ممدوح خود نسبت می‌دهد و این ممدوح اوست که خورشید را زین می‌نهد و سوار بر او می‌گردد:

«چون ساز بزم عیش کند رأی آنورَت	خورشید رشحه‌ای بود از رشح جام تو» (همان: ۶۱۹).
«شهی که هست برین غرفه برین، خورشید	به نور طلعت عالم‌فروز او محتاج» (همان: ۱۶۵).
«هر صبح زیر پای تو خورشید افکند	استبرق شعاع بر این فرش عبقری» (همان: ۴۸۲).
«در سجده شکر تو درین صومعه هر شام	با خاک شود جبهه خورشید ملاصق» (همان: ۵۵۱).
«بهر تو در صباح ازل، رایض قدر	بر توسن سپهر ز خورشید زین نهاد» (همان: ۱۷۴).

در اندیشه‌ی اسطوره‌ای ایرانی، ایزد مهر با ایزد خورشید به زور آزمایی می‌پردازد. او بر خورشید پیروز می‌شود، اما سرانجام، ایزد مهر با خورشید همراه و هم‌پیمان می‌گردد (ر.ک: آموزگار، ۱۳۸۳: ۲۱): «پس مهر، تاجی بر سر خورشید نهاد و از آن پس، دو یاران وفادار هم شدند» (همان). تاجداری خورشید که نشان از قدرت او دارد و بسان پادشاهی بر دیگران حکم می‌راند، جایگاه ویژه‌ای در سپهر خیال‌پردازی نظام‌الدین دارد که ریشه‌ی آن در کهن‌الگوی کارکرد خورشید است:

«هر روز، تاج تارک گردون فتد به خاک (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۴۴۷).	گویا بر اوج کنگر قدرت کنند نگاه»
«سر چو آخر ذره‌سان خواهد شدن بر بادِ مرگ (همان: ۶۲۱).	گو بنه بر فرق خویش از آفتاب، افسر کسی»
«گه نظاره‌ی ایوان قصر کبریای تو (همان: ۴۶۷).	به خاک از تارک گردون فتاده تاج جباری»
«صبح ز مطلع طلوع کرد شه مشرقی (همان: ۷۷).	بود بی نظم دهر، قافیه‌سان از قفا»
«مسندنشین خطه چین، تیغ برکشید (همان: ۲۴۰).	درهم شکست معرکه شاه زنگبار»
«شد خسرو خاور به هزیمت ز شه زنگ (همان: ۱۲۵).	خود را به سوی مملکت باختر انداخت»
«ساخت سر خود نهان، تیغ‌زن مُلکِ روز (همان: ۱۱۱).	داشت هراسی مگر، از غضبِ بوتراب»

بسامد چشمگیر همنشینی «خورشید» با «پادشاه»، نشان از آن دارد که نقش و کارکرد نماد خورشید، حضوری عمیق در منظومه‌ی فکری شاعر دارد و برگرفته از کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی اوست و صرفاً به دلیل تفنن و تصویرسازی صرف شاعر نیست. پادشاهی خورشید در آیین مهر و به تأثیر از آن در اندیشه‌ی زرتشتی، ذهنیت و باوری عمیق بوده‌است که در هزاره‌های زندگی این قوم، به کهن‌الگویی قابل احترام تبدیل شده، نیز نماد قدرت و شاهنشاهی بوده‌است. ارتباط خورشید با شاه و قدرت او در فرهنگ‌های دیگر مشرق‌زمین هم سابقه‌ی دیرینه دارد: «خورشید نماد جهانی شهنشاه و قلب مملکت است. مادر خاقان "وو" از سلسله "هان" خواب دید که خورشید وارد سینه‌اش شده‌است و آنگاه "وو" را به دنیا آورد» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۲: ۱۲۰/۳). همین اندیشه در ذهن و زبان شاعر، با جلوه‌های

مختلفی فرصت بروز می‌یابد و شاعر نیز ممدوح و معشوق خود را از نظر قدرت و شکوه در هیئت خورشید دیده‌است. ایرانیان به «خورشید» سوگند یاد می‌کردند و هم آن نیز نشانی از سلطنت و اقتدار قوم ایرانی بوده‌است و درفش شاهان نقشی از آن داشته‌است. در شاهنامه نیز خورشید، نماد قدرت و شوکت است؛ چنان‌که نقش درفش کاووس، خورشید، و زمینه آن به رنگ بنفش است:

«یکی برز خورشیدیگر درفش سرش ماه زرین، غلافش بنفش»
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵۰۹/۲).

۲-۲-۲. خورشید و ثروت

در دیوان نظام، یکی دیگر از پربسامدترین درون‌مایه‌های نمادپردازی خورشید، با «ثروت» پیوند می‌یابد. چنین نگرشی با نماد «پادشاهی و قدرت» ارتباط مستقیم دارد؛ چراکه ثروت از ملزومات همیشگی پادشاهی و اقتدار بوده‌است. علاوه بر این، در گذشته فرهنگی ایران، کارکرد کیمیاگری و لعل‌پروی با خورشید در ارتباط است و این ارتباط در نهانگاه ذهن شاعر، زمینه‌ای برای بروز این نگرش کهن‌الگویی است. خورشید کیمیاگری قهار و تردست است و «از میان فلزات، گرانبهاترین آن‌ها، یعنی زر به خورشید منسوب است و تکوین زر را در خاک بر اثر پرتو خورشید می‌دانستند، بدان حد که از آفتاب، گاهی با صفت زرگر چرخ یاد شده‌است» (مصفی، ۱۳۵۷: ۲۵۶).

شاعر در بسیاری از ابیات دیوان خویش، خورشید را کیمیاگر پیری تصویر می‌کند که اطرافش انباشته از زر و سیم است:

«به مغرب است یکی پیر کیمیا صنعت که منتشر شده گردش، دراهم بسیار»
(استرآبادی، ۱۳۹۱: ۲۲۹)
«کرد سبک سبیکه سیم، عیان ز ماه ن مهر که شد به ملک غرب از پی کیمیاگری»
(همان: ۴۵۶)

ساختار مدیحه شعر نظام به گونه‌ای است که مقام خورشید را از اندیشه‌های کهن‌الگویی وام می‌گیرد و بر اساس سنت دیرینه شاعران سلف خود، ممدوح را برتر از خورشید می‌نشانند و خورشید را بر مقام شاگردی ممدوح در دانش و کیمیاگری می‌نشانند. در هر دو صورت، شاعر شعر خود را تحت لوای اندیشه‌های ناخودآگاه و اسطوره‌ای می‌سراید:

«روز، مهر از خاک راهت کیمیا اندوخته صبح از این شادی کله بر آسمان انداخته»
(همان: ۵۲۲).

«تا آفتاب یافته، رمزی ز دانشت زیر زمین کند همه شب کیمیاگری»
(همان: ۴۸۳).
«ز اکسیرِ گِردِ مرکبِ گردون نوردِ او شد آفتاب بهره‌بر از فن کیمیا»
(همان: ۷۱).
«جای آن دارد که گردد ز آفتاب تیغ تو دیده بدخواه حاسد، معدن لعل مذاب»
(همان: ۹۱).

بر اساس باورهای کهن ایرانی، تابش آفتاب، سنگ‌هایی را که گوهری پاک دارند، به لعل بدل می‌کند. چنین مضمونی در ادب فارسی انعکاسی وسیع دارد: «و نظر اصحاب دولت را آن اثر است که آفتاب را؛ چنانچه آفتاب، سنگ بی‌رنگ، لعل و یاقوت می‌گرداند، اثر نظر ارباب اقبال، سنگ نهاد خاملان را لعل قبول کاملان می‌کند» (مصفا، ۱۳۵۷: ۲۵۸). نظام نیز تربیت ممدوح را آفتابی می‌بیند که تعالی بخش است:

«گر آفتاب تربیت پرتو افکند گردد عدیل جزع یمان، سنگ کهربا»
(استرآبادی، ۱۳۹۱: ۷۲).
«قضاست طفل دبستان خاطرت، خورشید زری که جود تو بر تخته نگار انداخت»
(همان: ۱۲۴).

۳-۲-۲. خورشید و زیبایی

آدمی در سراسر آفرینش‌های هنری خویش تحت تأثیر جاذبه زیبایی در اطوار گوناگون طبیعت است و دست به خلاقیت می‌یازد تا زیبایی تجربه‌شده خویش را در قالب آثار هنری بازآفرینی کند. در این بازآفرینی و بازاندیشی، هنرمند و شاعر را از جنبه‌ها و تصاویر ناخودآگاه فردی و جمعی گزیری نیست. شاعر در ارتباط با این تصاویر ضمیر و ناخودآگاه خویش، ممدوح و معشوق را در زیبایی به خورشید تشبیه می‌کند و در ساختار ذهنی خود، هر پدیده زیبایی را با خورشید قیاس می‌کند و یا برای توصیف، زیبایی پدیداری آن را به خورشید مانند می‌کند.

فرهنگ اسطوره‌ای قوم ایرانی، با تصاویر و نمادهای زیبایی‌شناختی خورشید در آمیخته‌است: «نخستین کسی که آراسته به زیورهای زرین از فراز آن کوه زیبا سر برآورد. از آنجاست که آن مهر بسیار توانمند بر همه خانمان‌های ایرانی بنگرد» (دوستخواه، ۱۳۷۱: ۳۵۶). این اندیشه از آیین مهری تأثیر گرفته‌است و «نزد ایرانیان، تصویری چنین در باب خورشید دیده می‌شود. پیشاپیش خورشید جاودان که اسبان تیزپا آن را می‌کشند، وی با زینت طلایی خود، اول از همه، قله‌های زیبای بلند را فرامی‌گیرد» (مصفا، ۱۳۵۷: ۲۶۲).

چنین تصویری، نه تنها در ذهنیت اسطوره‌ای ایرانی، بلکه در دیگر فرهنگ‌های بشری نیز مکرر دیده می‌شود. در اندیشه اسطوره‌ای هند، «سوریا» از مهم‌ترین و مشهورترین خدایان ودایی است و تجلی‌گاه و نماد عظمت آتش الهی و منشاء نور حیات و معرفت است. سوریا موجود زرینی است که در خورشید به سر می‌برد. گیسوان و ریشی طلایی دارد. تمام پیکر او، حتی نوک ناخن‌هایش نیز مشعشع و تابان است. چشمانی به رنگ قهوه‌ای دارد و خود را با دستبند و تاجی زرین می‌آراید و تلالوی آن، زوایای آسمان را منور می‌کند (ر.ک: ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۵). همچنین، «در اساطیر یونان، آفتاب، الهه‌ای است با موهای افشان که سوار بر گردونه و چهار اسب سفید، آن را در آسمان می‌کشند و شامگاهان در دریای بیکران فرومی‌رود و بامدادان در محل سابق خود نمایان می‌گردد» (مصفی، ۱۳۵۷: ۲۶۲).

این نگرش باستانی به سبب تکرار در هزاره‌های زندگی بشر، به صورت الگوهای مشابه در ناخودآگاه جمعی اقوام گوناگون جای گرفته‌است و در زبان نسل‌های بعدی، در اثر برخورد با تجربه‌های زیستی، به شکل نمادین و استعاری مجال ظهور یافته‌است. بسامد بسیار این دست از توصیف‌های مربوط به خورشید در شعر نظام‌الدین استرآبادی که خورشید را در اوج زیبایی و دلربایی قرار می‌دهد، جلوه‌ای از تجلی این کهن‌الگو است. او ممدوح خویش را در زیبایی به خورشید مانند می‌کند و با تعابیر بسیار گوناگون از این موضوع تصویر می‌آفریند:

«گر پرتو خورشید جمال تو نبودی ذرات کی از روزن امکان بنمودی» (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۵۵۳).	«بی‌پرتو خورشید جمالش ندهد نور بر چرخ، مه منخسف سوخته‌خرمن» (همان: ۵۵۴).
«تشنگان وادی غم، دیده را آبی دهند گر ز خورشید جمال خود براندازی نقاب» (همان: ۸۶).	«عالم‌افروز است چون خورشید تابان روی تو چهره مالیدی مگر بر خاک پای بوت‌راب» (همان: ۸۶).

اگرچه خورشید نماد کهن‌الگوی زیبایی و دلبری است، اما شاعر با تکیه بر همین کهن‌الگو و نمادپردازی، ممدوح خود را گاهی برتر از خورشید می‌بیند:

«چنان نکوست عذارت که شامگه، خورشید ز رشک روی تو خود را ازین حصار انداخت» (همان: ۱۲۲).	«به حق شاهد خورشیدچهر روز که دائم شب از قفای وی افتاده‌گیسویی است مجعد» (همان: ۲۰۵).
---	--

- «درآمد از درم آن ماهروی سیم‌اندام
چو مهر، پرتوی رویش فتاد بر در و بام»
(همان: ۵۰۵).
- ولی تصویرسازی شاعر در پرداخت مضامین زیبایی، آن‌چنان ریشه در نماد کهن‌الگویی خورشید دارد که بسیاری از تصویرسازی‌های بدیع او در تغزل قصاید از این کهن‌الگو وام می‌گیرد و خورشید را به گل‌چهر، ترک اطلس‌پوش، بُت و دیگر تصویرهای مربوط به آراستگی و دلربایی همانند می‌کند:
- «محرمان ز اطراف شارع، اجنبی کردند دور
هست یعنی در گذر، گلچهر خاور، بی‌نقاب»
(همان: ۹۰).
- «چون صبحی کردگان، زین دیر مینا، صبحدم
ترک اطلس‌پوش خاور، خوی‌چکان آید برون»
(همان: ۴۱۹).
- «جلوه‌گر گردد به عرش عبقری، تُرک ختن
همچو طاوسی که صبح از بوستان آید برون»
(همان: ۴۱۹).
- «هر سحر گردی ز جیب آسمان آید برون
کین بت گلگون‌قبا دامن‌کشان آید برون»
(همان: ۴۱۹).
- «ریسمان چاه مشرق گردد انوار سحر
یوسف گردون ز چه با ریسمان آید برون»
(همان: ۴۲۰).
- «هجر رخ این تُرک گل‌اندام جهانسوز
بس خون که فلک را ز شفق در جگر انداخت»
(همان: ۱۲۵).
- «هزار چشم به نظاره هر طرف شد باز
عروس چرخ نهان گشت زیر ستر عفاف»
(همان: ۳۱۹).
- «به ما نگر که چه خورشید تیز می‌نگرد
نمانده‌است به چشم عروس چرخ، حیا»
(همان: ۷۵).
- «سپهر ساخت چو مشاطگان چابک‌دست
نقاب شهادت روز، از پرندِ غالیه‌فام»
(همان: ۳۷۷).
- «زد به سر کوه تک، تازی ایض‌بدن
آهوی دوران فکند، نافه به مغرب ز ناف»
(همان: ۳۲۱).

بنابراین، نماد زیبایی خورشید، فراتر از تصویرسازی شاعرانه است و این نگرش برآمده از الگوهای ذهنی نهفته در ناخودآگاه جمعی است. این الگوی عمیق و ریشه‌دار در ذهن شاعر سبب می‌گردد تا در هر نظر به خورشید، از آن به نمادهای مختلفی از زیبایی یاد کند

و با درآمیختن این نمادها با تجربه‌های خویش، استعاره‌های رنگین و تصاویر بدیعی خلق نماید.

۲-۲-۴. پرندگان خورشید

پرندگان در دیوان نظام در بسیاری از ابیات و در محور همنشینی واژگان آن، در کنار خورشید قرار می‌گیرند و در ترکیباتی چون «باز صبح»، «باز زرین»، «مرغ آتش‌بال» و «مرغ چین» در زبان شاعر آشکار می‌گردند. در گذشته فرهنگی و اسطوره‌ای ایرانیان، این همراهی خورشید و پرندگان تیزبال از تصاویر مسلط فرهنگی بوده‌است و به الگویی کهن تبدیل شده‌است؛ «در عصر اساطیر که به قول نورتروپ فرای، قبل از عصر ادبیات بوده‌است، شاهین یا عقاب، سمبل خورشید بود و از این رو، در آیین مهرپرستی، جنبه تقدس داشت» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۹۷). بر این اساس، در فرهنگ‌های کهن، شاهین، نماد خورشید و در نتیجه، بیانگر درون‌مایه کهن‌الگویی قدرت و اشراف بوده‌است. این نماد در نقش و نگار درفش‌های سلسله‌های پادشاهان از عناصر اساسی تصاویر نمادین بوده‌است: «شاهین و دیگر پرنده‌های بلندپرواز با خدایان خورشید همراه است و نمادی از آن‌هاست. هوروس، خدای مصری به شکل شاهین، یکی از قدیم‌ترین خدایان جانورشکل است» (هال، ۱۳۸۰: ۶۰). نظام در ابیات بسیاری، خورشید را به صورت پرنده‌ای زیبا و مقتدر توصیف می‌کند:

«باز زرین گشت ظاهر، سیمگون مرغایان (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۸۹).	از نهیش سربه‌سر بردند سر در زیر آب
«ز بیم باز جلال تو، در ازل خود را (همان: ۱۲۳).	تذرو مهر درین سبزشاخسار انداخت
«چو باز صبح ز صحرای خاوران برخاست (همان: ۵۰۵).	به هر طرف ز خروس سحر فغان برخاست
«زین بلندآشیان سبز پیرید (همان: ۲۶۵).	مرغ آتش‌جناح زرین‌پر
«دود ظلمانی نهان شد، گشت اخگر آشکار (همان: ۹۰).	رست یعنی مرغ زرین از ته بال عقاب
«در زیر بام خاک، نهان گشت بوم شب (همان: ۴۳۱).	انجم شدند چینه منقار مرغ چین

آیین میتراثیسم در همان حال که با خورشید پیوندی نزدیک داشته، با عقاب نیز در ارتباط بوده‌است: «به مجردی که درفش عقاب، نشان سپاه روم در زمین یک ساخلو کاشته

می‌شد، دین میترا هم در همان جا فوراً استقرار می‌یافت و بدون شک چنین پدیده‌ای از قرن دوم میلادی به بعد رواج یافت» (ورمازن، ۱۳۸۰: ۳۵). این گونه توصیف‌های شاعرانه از نماد خورشید، نشان از ریشه‌دار بودن این اسطوره در ذهن شاعر دارد که فراتر از تجربه‌های زیستی فردی است و ریشه در توارث کهن‌الگوهای ناخودآگاه دارد.

۲-۲. آتش خورشید

در اندیشه نظام، خورشید در کنار آتش می‌نشیند و برای بیان تصویرهای خیال‌انگیز و یا اندیشه‌ای باریک آن را به کار می‌گیرد. جایگاه آتش در آیین زرتشت بسیار والا است و جنبه تطهیرکنندگی آن مورد احترام پیروان بوده است: «آتش در فرهنگ ایرانی همواره ارزشی آیینی و نمادین داشته است و سپند و ارجمند شمرده می‌شده است. گذشته از فرهنگ ایران، در دیگر فرهنگ‌های آریایی نیز آتش را چونان پدیده‌ای رازآمیز و فراسویی، گرمی می‌داشته‌اند و در پاره‌ای آیین‌ها می‌کوشیده‌اند که آن را همواره فروزان و زنده نگاه دارند» (کزازی، ۱۳۷۰: ۱۱۴). نظام در جایگاه شاعری که زبان گویای فرهنگ ناخودآگاه جمعی و قومی است، در مواجهه با کهن‌الگوی خورشید، گاه آن را به صورت آتش به تصویر می‌کشد:

«آتش خور نشست و خاست از او دود در زیر گنبد اخضر»

(همان: ۲۶۵).

«به یک‌دگر نرسد از تحیرش لب‌ها که مرده آتش و برجاست صد هزار شرار»

(همان: ۲۳۰).

در گذشته اساطیری اقوام دیگر نیز جنبه آتشین خورشید در اقبال تام و تمام بوده است. در افسانه‌های اقوام آسیای مرکزی چهار خورشید بر زمین می‌تابیده است. از تابش این چهار خورشید، گرمای طاقت‌فرسای زاییده می‌شد. بنابراین، جنگجویان دره‌آمر به جنگ خورشیدها رفتند و تنها به یکی از آنها رخصت دادند که همچنان بتابد. بدین ترتیب، نسل بشر از اضمحلال و نابودی نجات یافت (ر.ک؛ شوالیه و گریبان، ۱۳۸۲/۳: ۱۲۵).

نظام در شعر خود، خورشید و آتش را در کنار هم می‌نشانند و آن‌ها را مایه گرمی و روشنایی و حیات می‌بیند؛ همان درون‌مایه‌ای که تصاویر کهن‌الگویی خورشید و آتش، ابزار برای بیان و آشکارگی آن‌هاست. از این رو، ترکیباتی چون «مشعل خور»، «گل آتشین»، «تفسنده مجمر»، «شمع جهان‌تاب»، «سراج»، «مجمر طلایی»، «مجمر زر»،

«آتشین مجمر» و «سفال پُر آتش» از جمله ترکیب‌هایی است که نظام با ساختن آن‌ها، از سرچشمه‌های تصاویر کهن‌الگویی خورشید، شعر خود را سیراب می‌کند.

«مشعل خور نشست و خاست از او	دود ظلمانی شبِ شبه‌فام» (استرآبادی، ۱۳۹۱: ۳۷۰).
دود ظلمانی نهان شد، گشت اخگر آشکار	رست یعنی مرغ زرین از ته بال عقاب» (همان: ۹۰).
گشت این مرغی که عالم را کشیده زیر بال	قطره‌افشان کز تفِ تفسنده مجمر شد کباب» (همان: ۹۰).
در باغ روزگار، گل آتشین شکفت	وَر باد صبح، نخل فلک را نماند بار» (همان: ۲۴۰).
شمع جهان تاب مُرد، دود برآمد به چرخ	اشک به رخساره‌اش گشت دوان از شهاب» (همان: ۱۱۱).
قضا ندیده به جز طلعت همایونش	سحرگهی که برین قصر برفروخت سراج» (همان: ۱۶۵).
آسمان بهر عطرِ عنبر شب	زیر دامن گرفت مجمر زر» (همان: ۲۶۵).
سپهر دامن خود را بر آتشین مجمر	فروفکند و برون آمدش عرق ز مسام» (همان: ۳۷۷).

در قریحه شاعری نظام، آتشین دیدن خورشید و وصف آن با تصاویر متناسب با آن، هم متأثر از گذشته فرهنگی آیین‌های کهن ایرانی است که آتش را نمادی الهی و قابل احترام می‌شمردند و هم تحت تأثیر کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی خورشید که در هیئت آتش آسمانی، در ناخودآگاه شاعر نقش بسته‌است.

۳. نتیجه

کاربرد کهن‌الگوها در شعر، در یک سطح بیانگر عمق اندیشه‌های شاعر و در لایه‌ای ژرف‌تر انعکاسی از روح جمعی ملتی است که شاعر در فضای فرهنگی آن زیسته‌است. کهن‌الگوها نماد تأملات، اندیشه‌ها و دغدغه‌های انسانی هستند که به زبان، فرهنگ و ژرفای اندیشگی و هنری می‌بخشند. شناخت کهن‌الگوها در یک اثر هنری، مخاطب را به علل و مایه‌های خلاقیت‌های استعاری، هنری و زبانی شاعر رهنمون می‌سازد. نظام‌الدین استرآبادی در ساختار ذهنی خود از کهن‌الگوی خورشید برای خلق تصویرسازی‌های گوناگون استفاده کرده که منجر به ظهور استعاره‌ها و تشبیهات متنوعی شده‌است. در شعر

وی، پنج درون‌مایه «قدرت و تاجداری، ثروت، زیبایی، حیات»، نسبت به دیگر مضامین بسامد بالایی دارند. شاعر با تکیه بر الگوهای کهنی که از خورشید در ذهن خود دارد، به بیان اندیشه‌ها و تخیلات شعری خویش می‌پردازد. چنین کاربردی به یکی از عناصر مسلط ساختار ذهنی، فکری و هنری شاعر بدل می‌گردد و در نتیجه، بسامد پرتکرار تصویرسازی با کهن‌الگوی خورشید، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های ساختار سخن‌پردازی و شاعری نظام‌الدین استرآبادی شده‌است. او نه تنها میراث‌دار الگوهای اندیشگی فرهنگ و آیین‌های ملت و فرهنگ خویش است، بلکه در گستره‌ای جهانی، زبان به شعر و شاعری گشوده‌است.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۳)، *تاریخ اساطیری ایران*. تهران، سمت.
- استرآبادی، نظام‌الدین (۱۳۹۱)، *دیوان اشعار*، تحقیق و تصحیح شایسته ابراهیمی و مرضیه بیک‌وردی‌لو، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- تبریزی، غلامرضا (۱۳۷۳)، *نگرشی بر روانشناسی یونگ*، چ ۱، تهران، جاودان خرد.
- حرّی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، «کارکرد کهن‌الگوها در شعر کلاسیک و معاصر فارسی در پرتو رویکرد ساختاری به اشعار شاملو»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، د ۵، ش ۱۵، صص ۹-۳۳.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۱)، *اوستا: کهن‌ترین سروده‌ها و متن‌های ایرانی*، ویرایش ۲، تهران، مروارید.
- ذکرگو، امیرحسین (۱۳۷۷)، *اسرار اساطیر هند*، چ ۱، تهران، فکر روز.
- رشیدیان، بهروز (۱۳۷۰)، *بینش اساطیری در شعر فارسی*، تهران، گسترده.
- ژان شوالیه، آلن گربران (۱۳۸۲)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، تهران، سروش.
- ستاری، جلال (۱۳۶۶)، *رمز و مثل در روانکاوی*، چ ۲، تهران، توس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۸)، *نقد ادبی*، تهران، فردوس.
- فدایی، فرید (۱۳۸۱)، *یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*، چ ۱، تهران، دانژه.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، چ ۱، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰)، *مازهای راز*، تهران، نشر مرکز.
- کالوین اس. هال و ورنون جی، نوردی (۱۳۹۳)، *مقدمات روانشناسی یونگ*، ترجمه شهریار شهیدی، تهران، الوان.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۵۷)، *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- ورمان، مارتین (۱۳۸۰)، *آیین میترا*، ترجمه بزرگ نادرزاد، چ ۳، تهران، نشر چشمه.
- وفایی، عباسعلی و سارا چالاک (۱۳۹۲)، «نظام استرآبادی و سبک هندی (درنگی بر ویژگی‌های سبک هندی در دیوان وی)»، *فصلنامه زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد سنندج*، د ۵، ش ۱۵. صص ۱۴۷-۱۶۷.
- هال، جیمز (۱۳۸۰)، *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، فرهنگ معاصر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۸)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران، فرهنگ معاصر.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۹۳)، *اصول نظریه و شیوه روان‌شناسی یونگ*، ترجمه رضایی، چ ۱، تهران، ارجمند.
- _____ (۱۳۶۸)، *چهار صور تمثالی*. ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۸۶)، *اصول نظری و شیوه روان‌شناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه فرزین رضایی، چ ۲، تهران، ارجمند.
- Amoozgar, J. (2004), *Mythological History of Iran*, Tehran, SAMT. [in Persian].
- Astarabadi, N. (2012), *Divan-e-Ash'ar*, Research and Correction by Shayesteh Ebrahimi and Marzieh Beikverdilo, Library, Museum and Documentation Center of the Islamic Parliament. [in Persian].
- Calvin S., Hall and Vernon J., Nordbi (2014), *Introduction to Jungian Psychology*, Translated by Shahriar Shahidi, Tehran, Alvan.
- Doostkhah, J. (1992), *Avesta: The Oldest Iranian Poems and Texts*. 2th Eds., Tehran, Morvarid. [in Persian].
- Fadaei, F. (2002). *Jung and His Analytical Psychology*, 1th Eds., Tehran, Danjeh. [in Persian].
- Ferdowsi, A. (2007), *Shahnameh*, By Jalal Khaleghi Motlagh, 1th Eds, The Center of the Great Islamic Encyclopedia. [in Persian].
- Kazazi, M. J. (1991), *Secret's Mazes*, Tehran, Markaz Publishing. [in Persian].
- Horri, A. (2009), "Function of Archetypes in Classic and Contemporary Persian Poetry through Structural Approach of Shamloo's Poetry", *Mytho-Mistic Literature*, Vol. 5, No. 15, Pp. 9-33. [in Persian].
- James, H. (2001), *A Dictionary of Symbols in Eastern and Western Art*, Translated by Roghayeh Behzadi, Tehran, Farhang-e Moaser.
- Jung, C. G. (1988), *Four Archetypes*, Translated by Parvin Faramarzi, Mashhad, Astan Ghods Razavi.
- _____ (2007), *Theoretical Principles and Method of Jung Analytical Psychology*, Translated by Farzin Rezaei, 2th Eds., Tehran, Arjmand.

- (2014), *Principles of Jung's Theory and Method of Psychology*, Translated by Rezaei, 1th Eds., Tehran, Arjmand.
- Mosaffa, A. (1978), *Dictionary of Astronomical Terms*, Tabriz, Publications of the Institute of History and Culture of Iran. [in Persian].
- Rashidian, B. (1991), *Mythological Insights in Persian Poetry*, Tehran, Gostardeh.
- Jean K., Alain G. (2003), *Dictionary of Symbols*, Translation and Research by Soodabeh Fazaili, Tehran, Soroush.
- Sattari, J. (1987), *Mystery and Proverbs in Psychoanalysis*, 1th Eds, Tehran, Toos. [in Persian].
- Shamisa, S. (1999), Tehran, Ferdows.
- Tabrizi, Gh. (1994), *An Attitude on Jungian Psychology*, 1th Eds., Tehran, Javadan Kherad. Translated by Roghayeh Behzadi, Tehran, Contemporary Culture. [in Persian].
- Vafaie, A. A.; Chalak, S. (2013), "Astarabadi System and Indian Style", *Quarterly Journal of Persian Language and Literature*, Sanandaj Azad University, Fifth Year, Vol. 5, No. 15. Pp. 147-167. [in Persian].
- Vermazan, M. (2001), *The Mithraic Rite*, Translated by Bozorg Naderzad, 3th Eds., Tehran, Cheshmeh Publishing.
- Yahaghi, M. J. (1999), *The Culture of Myths and Fiction in Persian Literature*, Tehran, Contemporary Culture. [in Persian].
- Zekrgoo, A. H. (1998), *Secrets of Indian Mythology*, 1th Ed., Tehran, Fekr Rooz.

